۸. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۷/۱۶)

موضوع: ۱۶ مهر ۱۴۰۳، دوشنبه - (۱۴۰۴-۱۴۰۳) سال تحصیلی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- تقابل دو اجماع در رویت قبل از زوال و عدم دسترسی سید به کتاب الخلاف
- رویت قبل از زوال در کلمات عامه
- شاهد وجود نسخه اصلی ناصریات در دست سید مرتضی؛ ناصر کبیر جد سید مرتضی
- مضعف احتمال تصحیف نسخه ناصریات علامه حلی
- مباحث خواجه نصیر الدین طوسی و محقق حلی
- عدم اشاره علامه به مخالفت سید مرتضی در تذکره و منتهی، شاهدی بر تصحیف ناصریات
- عدم اشاره محقق اول به مخالفت سید مرتضی، شاهدی بر تصحیف ناصریات نزد علامه حلی
- مخالفت با عامه، مؤلفه دوم سید بحرالعلوم در اجزاء رویت قبل الزوال
- مؤلفه سوم، عدم اعتناء به شهرت عملی عدم اجزاء رویت قبل الزوال
- تردید محقق در المعتبر و عدم اعتناء به شهرت
- معیار حجیت شهرت و جابریت و کاسریت آن

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
ادل قول رؤیت قبل از زوال.

موضوعات فرعی:
تقابل دو اجماع و عدم تذکر به آن در کلام بحرالعلوم، روایات عامّه در رؤیت قبل از زوال، مؤیدی دیگر بر دسترسی سیدمرتضی به نسخه اصل ناصریات، مباحثه خواجه نصیر با محقق حلی در مورد قبله، شواهدی بر تصحیف نسخه ناصریات، مخالفت رؤیت قبل از زوال با نظر عامه، عدم اعتناء به شهرت عملی در مسأله، تفاوت شهرت فتوایی با شهرت عملی، تردید صاحب معتبر در مسأله، معیار حجیت و جابریت شهرت

تقابل دو اجماع در رویت قبل از زوال و عدم دسترسی سید به کتاب الخلاف

(00:18)

صفحه چهاردهم بودیم. سید فرمودند:

> **و الثانية مضطربة الدلالة جدّا، فلا تصلح لمعارضة الرواياتالمتقدّمة، مع صحّة سندها، و كثرة عددها، و صراحتها في المطلوب، و اعتضادها بما حكاه السيّد المرتضى عن عليّ عليه السّلام، فإنّها لا تقصر عن الرواية المرسلة، و مخالفتها للمشهور بين العامّة فتوى و رواية. فقد نقل العلّامة في التذكرة عن أبي حنيفة و مالك و الشافعي عدم اعتبار الرؤية قبل الزوال، و إنّما احتجّوا عليه بما رووه عن أبي وائل منصور بن سلمة، قال: جاء [ان] كتاب عمر و نحن بخانقين: أنّ الأهلّة بعضها أكبر من بعض، فإذا رأيتم الهلال في أوّل النهار فلا تفطروا حتّى تمسوا، إلّا أن يشهد رجلان مسلمان أنّهما أهلّاه بالأمس عشيّة.[1]**

در صفحه پانزدهم دوباره به همین روایت اشاره‌ای دارند. عبارت این است: **«و قد ترجّح هذا بما تضمّنته من النسبة إلى عليّ عليه السّلام صريحا»**؛ یعنی نسبت صریح به امیرالمؤمنین علیه‌السلام جانب اجماع منقول سید مرتضی را ترجیح می‌دهد. از اینجا به ذهن آمد ظاهراً زمانی که سید بحر العلوم در اینجا «ترجّح هذا» را نوشته اند و دو اجماع را مقابله کرده اند، اصلاً عبارت خلاف در ذهن شریفشان نبوده. والا در خلاف هم که همین بود. چطور در خلاف ایشان می‌گویند «روی عن علی علیه‌السلام» و ادعای اجماع هم می‌کنند؟! درست به وزان هم هستند. ایشان وقتی می‌خواهند اجماع ها را مقابله کنند تنها اجماع سید را نقل می‌کنند و اینکه دنبال آن روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است. می‌گویند: این اجماع مرجّح می‌شود به نقل صریح از امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و حال آنکه در خلاف هم هست.

---

[1] رؤیت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۴

روایت قبل از زوال در کلمات عامه

آن هم که عرض کردم در روایات اهلسنت از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده ای نه، در مصنّف عبد الرزاق صنعانی آمده است. ولی در آن، کلمه زوال نیست. به این صورت است: «إذا رأيتم الهلال أول النهار فأفطروا، وإذا رأيتموه في آخر النهار فلا تفطروا»[1]؛ همین تعبیری است که چند جلسه قبل عرض کردم مناسب طریقیت است. عجیب این است که در مصنف ابن ابی شیبه[2] از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برعکس این را نقل میکند. راوی آنها هم دو تا است. شاید نسخه مصنف ابن ابی شیبه تصحیف شده است. علی ای حال ابن ابی شیبه از امیرالمؤمنین به این صورت نقل میکند که حضرت فرمودند: «إذا رأيتم الهلال أول النهار فلا تفطروا، وإذا رأيتموه من آخر النهار فأفطروا». این را باید چطور معنا کنیم؟! یک کتاب روائی دیگری هم هست که صد سال بعد از ابن ابی شیبه است. ابن ابی شیبه در قرن سوم است. وفاتش در دویست و سی است. ولی حدود صد سال بعدش او از همین [راوی] نقل میکند که «اذا رأيتم الهلال أول النهار فافطروا». یعنی برخلاف کتاب ابن ابی شیبه است که میگوید «اذا رأيتم الهلال أول النهار فلا تفطروا». این روایتی است که در کتب عامه به نقل از امیرالمؤمنین علیهاالسلام است.

علی ای حال ظاهر این است که مرحوم سید وقتی این عبارات را مینوشتند کتاب خلاف در دستشان نبوده است. این نکات را یادداشت کنید تا ببینیم سر میرسد ای نه.

---

[1] كتاب المصنف عبد الرزاق ت الأعظمي، ج ۴، ص۱۶۳

[2] مصنف ابن أبي شيبة (۲/ ۳۱۸)؛ «عن الحارث، عن علي، قال: «إذا رأيتم الهلال أول النهار فلا تفطروا، وإذا رأيتموه من آخر النهار فأفطروا».

شاهد وجود نسخه اصلی ناصریات در دست سید مرتضی؛ ناصر کبیر جد سید مرتضی

نکته ی دیگر هم راجع به احتمال دیروز هست. من عرض کردم نسخه ناصریاتی که در دست سید مرتضی بوده مصحّف نبوده و در آن مثلاً کلمه «قابله» بوده. یعنی موافق مشهور بوده و لذا بعدش گفته اند: «و قال ابوی‌وسف». شاهدی که می تواند این شواهد را تأیید کند این است که بیت مرحوم سید رضوان‌الله‌علیه خودِ بیت ناصر است. ایشان نوه دختری ناصر هستند. در مقدمه ناصریات خودِ ایشان می‌گویند: ناصر کبیر، جدّ امّی ما هستند. بعد می‌گویند: «پدر بزرگ من - که حسن بن احمد هستند- می‌گوید: من ایشان را در بغداد دیده‌ام. بعد از پدر من به نقابت رسید.» من حساب کردم ایشان حدود سیزده ساله بوده اند که جد امّی ایشان در بغداد وفات کردند. ایشان در سال پنجاه و پنج به دنیا آمده اند. وفات سید حسن نوه ناصر؛ حسن بن احمد بن حسن؛ آن حسن بن علی خودِ ناصر کبیر است که در سال سیصد و هفت وفات کرده است. اما نوه ناصر کبیر که باز لقبش ناصر بوده در بغداد، در سیصد و شصت و هشت وفات کرده‌اند. مرحوم سید هم در پنجاه و پنج به دنیا آمده‌اند. لذا سنشان حدود سیزده سال می‌شود.

بنابراین بیت سید مرتضی بیتی بوده که از طرف امّی به صاحب ناصریات می‌رسند. ولذا اینکه می‌گوییم نسخه خوبی در دست ایشان بوده، خیلی قوی می‌شود.

مضعف احتمال تصحیف نسخه ناصریات علامه حلی

ولی بخش دوم احتمال، مُضعِف دارد؛ مُضعفش اینکه گفتم نسخه ای از تصحیف زیدیه به دست علامه رسیده است. خب چطور زیدیه در شمال ایران نسخه ای از ناصریات را طبق کتاب مویدبالله تصحیح کنند، اما علامه حلی که برای عراق هستند و همان جا بوده اند، این نسخه مصحّف زیدیه به دست ایشان برسد؟! این یک مقداری دور به ذهن میآید. چون اگر علامه در ایران و در مناطق خراسان بودند، میگفتیم کتاب تصحیف شده زیدیه به دست ایشان رسیده. اما اینکه بگوییم ناصریات ـ مصحّح ـ طرفداران مویدبالله که طبق حرف و تصحیف او تصحیح کردهاند، به دست علامه رسیده، طرف تضعیف کننده این احتمالی است که دیروز عرض کردم. ولی من بدلی برای احتمال دیروز در ذهنم نیست. اگر شما چیزی به ذهن شریفتان آمده بفرمایید.

شاگرد: نمیتوان گفت که طرفداران زیدیه داعیه داشتند بر تورّج ناصریات؟ لذا چون در عراق کار کردند همان نسخه به دست علامه رسیده است. چون در این مدت آنها داعیه تورّج داشتند.

استاد: بله، من میگویم چون ایشان عرب بودند، مضعف احتمال است. اما من نگفتم احتمال صفر است. مؤیّد و مضعّف را خواستم عرض کنم. والا تحصیلات خود علامه حلی مدت مدیدی در همین ایران بوده. یعنی برای تحصیل خودشان سیر کردهاند. زمانیکه شاگرد خواجه نصیر الدین بودند، ظاهرش این است که در ایران بودند.

مباحث خواجه نصیر الدین طوسی و محقق حلی

(9:00)

حاج آقای مظاهری در درس اخلاقشان اینطور تعبیری میکردند؛ سال پنجاه و هشت یا هفت بود. میگفتند: وقتی علامه حلی از محضر خواجه، نزد محقق حلی صاحب شرایع و دایی خود به عراق و حله برگشتند، محقق گفتند: دایی جان؛ شما نزد فیلسوف بودی یک مدتی است که ذهن و روحت با آنها انس گرفته لذا باید خودت را تطهیر کنی. مثلاً ذهنیت تو برگردد. علامه به دایی عرض کرد: آقا دایی! من ده یا یازده سال محضر ایشان بودم اما یک مباح از ایشان ندیدم. این تعبیری از ایشان در حافظه من هست. خیلی حرف است! یعنی علامه عالم صاحب فقه، میگوید: کارهای خواجه را که رصد میکردم یا مستحب بود یا واجب بود. یک مباح از او ندیدم. نمیگوید مکروه از او ندیدم، میگوید یک مباح ندیدم. در حافظه من به این صورت است. اگر مکتوبش هم پیدا بشود خیلی خوب است. ببینیم که این منظره [d1] در کتب آمده یا نه؟

البته بعداً که خواجه به عراق آمدند، در درس محقق اول شرکت کردند. بحث قبله بود. در درس اشکال کردند که: «من القبله الی غیر القبله» یا «من غیر القبله الی القبله؟» که خواجه گفتند. یعنی اینکه: «یستحب التیاسر لاهل العراق»، خواجه گفتند: «من غیر القبله الی القبله اَو من القبله الی غیر القبله»؟ سؤال کوتاه اما عالمانه. اگر میگویید این استحباب تیاسر از قبله به غیر قبله است، حرام است. اما اگر از غیر قبله به قبله است، واجب است. این استحباب چه معنایی دارد؟ محقق در درس جواب دادند: «من القبلة الی القبلة». یعنی مثلاً قبله یک وسعتی دارد. ابن فهد حلی رضوان الله علیه در المهذب[1] نقل میکنند. یکی از کتابهای خیلی مهم فقهی المهذب ابن فهد حلی است. ایشان این منظره را در آن جا نقل میکند. بعد میگویند: «لم یرتضیه خواجه». خواجه از جواب محقق قانع نشد. بعداً محقق اول در جواب خواجه و برای اشکال ایشان رسالهای نوشتند. وقتی این رساله را برای خواجه ارسال کردند خواجه پذیرفت. با چه القابی از خواجه یاد میکنند. یعنی محقق اول برای خواجه تعریف هایی کردهاند که معلوم میشود بعد از حرف علامه بوده است. این دفعه خواجه جواب در رساله محقق اول را پسندیدند. رضوان الله علیهما

---

[1] المهذب البارع في شرح المختصر النافع نویسنده : ابن فهد الحلي جلد : 1 صفحه : ۳۱۲؛ « تذنيب و اعلم: انّ اتفق حضور العلّامة المحقّق خواجه نصير الدين محمد بن محمد الحسن الطوسي قدّس اللّه روحه مجلس المصنّف طاب ثراه و درسه، فكان فيما جرى بحضوره درس القبلة، فأورد إشكالا على التياسر، فأجاب المصنّف في الحال بما اقتضاه ذلك الزمان، ثمّ عمل في المسألة رسالة و بعثها إليه، فاستحسنها المحقّق حين وقف عليها. و ها أنا موردها بلفظها:... ».

[d1]?? ????? 10:20 ?????? ????? ??? ??? ???? ?????? ?? "????" ???? ????

عدم اشاره علامه به مخالفت سید مرتضی در تذکره و منتهی، شاهدی بر تصحیف ناصریات

(12:42)

علی ای حال علامه در اریان بودند. ولی خب باز همین فرمایش شما که ایشان به اریان آمدند در ذهن من بود. فرمایش شما دو فرض دارد؛ یکی این احتمال که وقتی در اریان بودند نسخه ای از ناصریات به دستشان آمده، این قوی نیست. یکی هم اینکه بعداً در عراق نسخه‌های زیدیه پخش شده بود و در عراق به دستش آمده بود. این مانعی ندارد.

شاگرد۲: در زمانیکه علامه مدرسه سیار داشتند، چه طور؟ احتمالش نیست که آن موقع به دستشان رسیده باشد؟

استاد: آن زمان، قبل از این کتابهای فقهی شان بود. نکته همین است؛ اگر آن زمان به دست ایشان رسیده بود باید این عبارت ناصریات که از زیدیه گرفته‌اند در تذکره و منتهی بازتاب داشته باشد. و حال آنکه در تذکره میگویند بین شیعه اصلاً مخالف نداریم. یعنی احدی نگفته «اذا رئی قبل الزوال فهو للیلة المضیة». در منتهی هم میگویند «شاذ لانعرفه». سید مرتضی که شاذ نیستند تا بگویند «لانعرفه». بنابراین دو کتاب تذکره و منتهی ایشان، این احتمال را بعید میکند که وقتی اریان بودند ناصریات به دستشان آمده باشد و آن بازتاب را در مختلف به جا بگذارند که تا الآن در فضای فقه، کتاب مخالف ماخذ این انتساباتِ عجیب به سید است.

علی ای حال ما راهی به غیر از این نداریم. تنها احتمالی که داریم همین است؛ کتاب ناصریاتی که از سید بوده، بعداً توسط زیدیه و طرفداران صاحب شرح تجرید استنساخ شده و آنها تصحیح کرده‌اند. تعبیر «القابلة» را به «للیلة المضیة»تبدیل کرده‌اند. فعلاً احتمال دیگری در ذهنمان نیست. فعلاً راهی هم غیر از این نداریم.

عدم اشاره محقق اول به مخالفت سید مرتضی، شاهدی بر تصحیف ناصریات نزد علامه حلی

(15:23)

دیروز آقا عبارت معتبر را نقل کردند. من رفتم عبارت معتبر را نگاه کردم. در همین نگاه کردن نکته ی خوبی بود. محضر شما عرض میکنم. در همین فضایی که میگوییم نسخه اصلی ناصریات در دست سید بوده و سید آن را شرح کرده‌اند، بعد نسخه‌هایی از ناصریات سید را زیدیه استنساخ کرده‌اند و تصحیف شده، باید شواهدی را پیدا کنیم که به اطمینان برسیم. نکته‌ای که الآن عرض کردم این بود که کتاب‌های قبلی علامه مثل تذکره و منتهی حرف سید را بازتاب نداده‌اند. فقط مختلف ایشان است که حرف سید را بازتاب داده‌اند. ایشان میگویند «لانعرفه». این نکته را داشته باشید. قوی‌تر از این در کتاب معتبر محقق اول است. خب محقق اول هم در آن زمان بودند. معتبر را زمانی نوشته اند که حرف علماء در دست ایشان بوده. در اوائل معتبر میگویند «السید علم الهدی فی الناصریات». وقتی علامه حلی در مختلف، اسم ناصریات را میآورند میگویند «المسائل الناصریه». اما محقق در معتبر میفرمایند «فی الناصریات». پس در دست ایشان بوده.

وقتی محقق در همین فرع مانحن فیه میرسند، عبارتشان صدر و ذیلی دارد که مثل منِ طلبه به اطمینان رسیدم که در دید محقق اول که ناصریات را هم داشتند، در دید ایشان در مسأله رؤیت هلال قبل از زوال، سید الصاً مخالف مشهور نبوده اند، و الاّ می گفتند. پس یعنی ناصریاتی که دست محقق اول بوده با نسخه ای که در دست سید بوده موافق بوده. این نکته مهمی است. یعنی ناصریاتی که در وقت نوشتن مختلف در دست علامه بوده، تصحیف شده زیدیه بوده. و الاّ محقق اول ناصریاتی داشتند که تصحیح و تصحیف زیدیه در آن نبوده. چرا؟ چون ناصریات در دست ایشان بوده و در اینجا سید را طرفدار آن طرف نشان میدهد. من عبارت را میخوانم.

> **الرابع: في أقسامه: و هي أربعة واجب و مندوب و مكروه و محرم.**
>
> **فالواجب ستة: صوم شهر رمضان، و الكفارات، و النذور، و ما في معناه، و بدل دم المتعة، و الاعتكاف، و قضاء الصوم الواجب المعين. أما شهر رمضان فالنظر في علامته و شروطه و أحكامه: الأول: علامته و هو أن يمضي من شعبان ثلاثون يوما، أو يرى الهلال قبل ذلك... و**

> **لو لم يتفق ففيه أقوال، قال سالار: تقبل شهادة الواحد في أوله، و هو أحد قولي الشافعي.**
>
> **و الثاني: لا يقبل الا شاهدان عدلان صحوا و غيما و به قال المفيد (ره)، و علم الهدى، و أكثر الأصحاب، و القول الثاني للشافعي، و قال الشيخ: لا تقبل مع الصحو الا خمسون نفسا...[1]**

«قال سالار: تقبل شهادة الواحد في أوله، و هو أحد قولي الشافعي»؛ یعنی قول عدل واحد قبول می‌شود. **«و الثاني: لا يقبل الا شاهدان عدلان صحوا و غيما»؛** عدل واحد در رؤیت هلال قبول نیست؛ چه هوا صاف باشد و چه ابر باشد. **«و به قال المفيد (ره)، و علم الهدى، و أكثر الأصحاب»؛** این را داشته باشید. ذیل این بحث بود که عدل واحد قبول نمی‌شود و فقط دو شاهد عادل پذیرفته می‌شود؛ چه هوا ابری باشد چه صاف باشد. مفید و علم الهدی و اکثر اصحاب گفته اند که حتماً باید عدلان باشند.

در ادامه دلیل را بیان می‌کنند. **«و القول الثاني للشافعي، و قال الشيخ: لا تقبل مع الصحو الا خمسون نفسا...»؛** حرف شیخ را جواب می‌دهند. جواب های خیلی خوبی است. اینجا از جاهای گل کردن فقاهت محقق اول است. تا آن جا که می‌فرماید:

> **و لا اعتبار «بالجدول»... و بالعدد... و كذا لا عبرة «بغيبوبة القمر» بعد الشفق... و كذا لا اعتبار «بتطوقه»... و كذا لا اعتبار بعد «خمسة أيام» من المامضية.... و هذه الرواياة شاذة، و العمل بها ندارد، فلا يعول عليها.**
>
> **أما رؤيته قبل الزوال، فقد روي به رواياات، منها: رواية حماد بن عثمان عن أبي عبد اللّه (عليه السلام) قال «إذا رأوا الهلال قبل الزوال فهو لليلتة المامضية و إذا رأوه بعد الزوال فهو لليلتة المستقبلة» و روى عبيد بن زرارة عن أبي عبد اللّه (عليه السلام) قال «إذا رأوا الهلال قبل الزوال فهو لليلتة المامضية و إذا رأوه بعد الزوال فهو لليلتة المستقبلة» و روى عبيد بن زرارة عن أبي عبد اللّه (عليه السلام) قال «إذا رؤي الهلال قبل الزوال فذلك اليوم من شوال و إذا رؤي بعد الزوال فهو من شهر رمضان» فقوة هاتين الرواياتين أوجب التردد بين العمل بهما، و العمل بما دلت عليه رواية العدلين، و بمثله قال إذا أبو يوسف[2]**

«أما رؤيته قبل الزوال»؛ رؤیت قبل از زوال را برای آخر کار گذاشته‌اند. چون در آن تردید دارند. تردید محقق اول!

«فقد روي به رواياات، منها: ... فقوة هاتين الرواياتين أوجب التردد بين العمل بهما، و العمل بما دلت عليه رواية العدلين»؛ همانی که قبلاً گفتند عدل واحد صحیح نیست و عدلین باید باشند. از سید مرتضی اسم بردند که آنها قائل به روایات عدلین هستند. عدلین این بود: اگر دو نفر شهادت دادند قبول. اگر ندادند «فاتموا العدة ثلاثين». به اطلاقش تمسک می‌کنند. می‌گویند این روایات عدلین را می‌گیریم. نکته‌ای که مهم است، این است: **«أوجب التردد**

بين العمل بهما»؛ بین روایت زوال. نه مثلاً بین روایت یقطینی. **«و العمل بما دلت عليه رواية العدلين»**؛ و بین روایات عدلین که قبلش «فاتموا الثلاثين» بود. ولو صریح نیست اما خالصه سید مرتضی را جزء عدلین ذکر میکنند.

«و بمثله قال إذا أبو يوسف»؛ در برخی از نسخهها «اذن» گرفتهاند. اما معلوم نیست که «اذا» در نسخه باشد.

شاگرد: تردد بین چه بود؟

استاد: «أوجب التردد بين العمل بهما»؛ یعنی روایت عبیدی و حماد، چون قوت دارند. «و العمل بما دلت عليه رواية العدلين»؛ که گفتند رؤیت قبل از زوال نه، بلکه اگر دیشب دو شاهد شهادت ندادند «اتموا العدة ثلاثين سواء رئي قبل الزوال او لا».

«و بمثله قال إذا أبو يوسف»؛ «مثله» بهمعنای تردد نیست. یعنی مفاد این روایاتی که قوی است و موجب تردد من ـمحقق شده، قائل هم دارد. ابویوسف است. یعنی در عالم فقاءء، ابوحنیفه به آن قائل نیستند. اما شاگرد ابوحنیفه، ابویوسف قائل به آن است. بین فقها تنها ابویوسف را ذکر میکنند.

اینجا بسیار مهم است. ناصریات سید که در دست ایشان بوده و اسم آن را میبرند، اگر در این کتاب «لیلة ماضیة» بود، ایشان که فقط به ابویوسف نسبت نمی دادند. چون از ابویوسف عامی برای تردد خودشان شاهد میآوردند اما از سید مرتضی برای تأیید حرف خودشان شاهد نمیآوردند؟! لذا به این سبب من به اطمینان رسیدم که نسخ ی ناصریات که در دست محقق اول بوده همان نسخ ی سید مرتضی بوده و در آن «قابلة» بوده و «ماضیة» نبوده. ولذا تنها نسخ ای که علامه داشتند و در زمان تألیف مختلف داشتند، این احتمال هست که تصحیف زیدیه بوده و «لیلة قابلة» به «لیلة ماضیة» تصحیف شده؛ نزدیک هم هستند. البته «مستقبلة» هم در اینها بود. ما در آن جلسات بحث کردیم که کدام یک از اینها اولی است. چون در خلاف شیخ الطائفه کلمه «قابلة» آمده بود و نسبت به کلمه «مستقبلة»، تعبیر «قابلة» به «ماضیة» نزدیک تر است، شواهد کاملاً دال بر این است که در نسخه اصلیه «قابلة» بوده باشد.

این هم برای مطلبی که خواستم از معتبر عرض کنم. در یک کلمه؛ زمان محقق اول و زمان علامه حلی تا قبل از مختلف، اصلاً سید بهعنوان قائل به رؤیت قبل از زوال شناخته شده نبود. شاهدش هم این است که در المسائل المیافارقیات و در رسائل شریف مرتضی، سید محکم فرمودند که رؤیت قبل از زوال فایده ندارد. اگر رؤیت قبل از زوال شد، باید آن روز را بهعنوان سی ام ادامه بدهید. آن وقت چطور سید دارای دو قول باشد؟! اینها شواهد مهمی است تا این عبارات سید مرتضی وضعش عوض شود.

شاگرد: روایت ابن ابی شیبه را توضیح میدهید ای برای بعد است؟ «إذا رأيتم الهلال أول النهار فلا تفطروا، وإذا رأيتموه من آخر النهار فأفطروا».

استاد: ظاهرش جور در نمیآید، تنها چیزی که به ذهنم میآید این است که کلمه «آخر» یعنی «افطروا غدا». «آخر» ای وقت غروب است، این دیگر برای افطار پایان ماه مانعی ندارد. نکته ی جالبش این است که در کتاب بعدی در فدکیه روایتش را آوردهام. موقفش صد سال بعد از ابن ابی شیبه است. او دنبالهاش را نیاوردهاست. میگوید «اذا رایتم الهلال اول النهار فافطروا». دیگر «آخر النهار» را ندارد. ذیل روایات مصنف ابن ابی شیبه، بعد از او روایت را نقل کردهام.

[1]

[2] همان

مخالفت با عامه، مؤلفه دوم سید بحرالعلوم در اجزاء رویت قبل الزوال

(29:08)

تقریباً حرفهای سید در این رساله و بحثهای طلبگی را عرض کردیم. لذا الآن میخواهم یک مرور سریع روی صفحه پانزدهم داشته باشیم. جلسه بعد تنبیهات را بخوانیم. در کنار تنبیهات دو بحث دیگر را هم میخواهیم بررسی کنیم. یکی روایتی است که حضرت به کسی که در بغداد بود، فرمودند «لقد صمت بصیامنا» که این روایت را در اسألة حول مسالة رویة الهلال آورده بودند. بحث دیگر مسأله تشابه خسوف و کسوف نسبت به رویت هلال است. چطور است که شما میگویید وقتی یک جا هلال را ندیدند میتوانید برای کل کره حرف بزنید، و حال آنکه همین امر در خسوف و کسوف معنا ندارد. با اینکه امر سماوی است اما افق در وجوب نماز آیات دخالت دارد. این هم چیزی است که آن را حواله دادهایم اما بحثش نکردهایم.

خب صفحه پانزدهم را نگاه کنید. بنابراین سید چهار مؤلفه در تأیید فرمایش خودشان داشتند. اول معارضه ای بود که روایت یقطینی را مرجوح قرار داده بود. دوم این بود که گفتند رویت قبل از زوال یک مرجح دارد که آن مخالفت با عامه است. چون عامه میگویند رویت قبل از زوال مجزی نیست. الا ابویوسف که او هم بعد از امام صادق علیهالسلام بوده. سید در اینجا حرفهای خیلی خوبی زده اند. برخلاف جواهر که مقداری مسامحه در آن بود و فرموده بودند ابی ثور و ابو یوسف معاصر امام بودند. درحالیکه اینها معاصر امام نبودند. سید در اینجا بهخوبی این مطلب را فرمودند. سفیان ثوری هم ولو در سال شصت و یک وفات کرده اما او فقیه نیست و بلکه محدث است. و همچنین اینکه امام علیهالسلام در قبال ابوحنیفه و سائری و بلکه مشهور آنها تقیه نفرمودند اما از سفیان تقیه کند؟! لذا فرمودند «بعید جدا». روایاتی هم که از امام باقر علیهالسلام بود که عده حضرت متقدم بود. بنابراین روایت حماد و روایت عبید از حیث محتوا و سند نزد سید خیلی قوی هستند و موجب ترتیب اثر حکم میشوند و از حیث تعارض ترجیح مییابند. حال مؤلفه شهرت را میفرمایند.

شاگرد: فرموده بودید که حدائق دقیقتر از مصابیح است.

استاد: نه. اینطور عرض کردم؛ در حدائق گفته بودند که یکی از دو روایت تقیه است. سید بحر العلوم فرموده بودند حتماً روایات عدم اجزاء مثل یقطینی تقیه است. ایشان تقیه را روشن میکنند. میگویند روایات حماد و ... چون مخالف آنها است تقیه نیست. پس روایات مقابل تقیه است. چون موید است به مخالفت با مشهور. عبارتشان این است: «و اعتضادها ... و مخالفتها للمشهور بين العامّة فتوى و رواية».

خب قبلاً از مخالفت کتاب بحث کردیم.

> **و العجب من بعض الفضلاء حيث جعل مخالفة العامّة من مرجّحات المشهور، و وه اشتباه نشأ من قلّة التتبّع لمذاهب العامّة، و كذا الترجيح بموافقة الكتاب، كما ذكره جماعة. فإنّ أقصر ما يدلّ عليه وه وجوب إكمال العدّة أو وجوب إتمام الصوم إلى الليل، و ال إشعار في شيء من ذلك باعتبار الرؤية قبل الزوال و ال عدمه.[1]**

«و كذا الترجيح بموافقة الكتاب»؛ قول مشهور بود كه آيه «وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ» [2] را گفته بودند. **«فإنّ أقصر ما يدلّ عليه»؛** ضمر «ه» به كتاب مى‌خورد. **«وه وجوب إكمال العدّة أو وجوب إتمام الصوم إلى الليل، و ال إشعار في شيء من ذلك باعتبار الرؤية قبل الزوال و ال عدمه».** چون قبلاً اينها را خود ايشان گفته بودند و مفصل بررسى شد مطلش نمى‌شويم.

شاگرد: «اقصر» درست است يا «اقصى»؟

استاد: بايد «اقصى» باشد. «اقصر» و «اقصى» ضد هم هستند. در اينجا «اقصى» مناسب است.

---

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۵

[2] البقره ۱۸۵

مؤلفه سوم، عدم اعتناء به شهرت عملی عدم اجزاء رویت قبل الزوال

> و أمّا الشهرة بين الأصحاب، فالأمر فيها هيّن بعد مخالفة كثير من أجلّاء المتقدّمين و موافقة أكثر المتأخّرين لهم، و تردّد آخرين في المسألة كما مرّ؛ على أنّ المعتمد من الشهرة في مقام الترجيح هي الشهرة بين متقدّمي الأصحاب، كرواة الأخبار و التابعين لهم. و أمّا الشهرة الحاصلة بعد زمان الشيخ رحمه اللّه ففيها كلام مشهور، و إن كان الحقّ عدم خلوّها عن نوع تأييد.[1]

سید باید دو مؤلفه دیگر را بررسی کنند. یکی معارضه بود، یکی مخالفت عامه بود، شهرت و اجماع را چه کار کنیم؟ می‌فرمایند اینکه می‌گویند مشهور بین اصحاب این است که رویت قبل از زوال مجزی نیست و اصحاب از آن اعراض کرده‌اند، «فالأمر فيها هيّن بعد مخالفة كثير من أجلّاء المتقدّمين و موافقة أكثر المتأخّرين لهم».

یادم آمد که محضر حاج آقا گفتم که حاج آقا رضا همدانی در مصباح الفقیه برای فرع تنجیس متنجس مفصل بحث می‌کنند و در آخر کار این جمله را دارند؛ «انّ مخالفة المشهور مشكل، و موافقتهم من غير دليل أشكل»[2]. زمانی بود که سالها فتوای حاج آقا همان مشهور بود. در این اواخر منا قشه کردند و نظر شریفشان در تنجیس متنجس برگشته بود. من که این عبارت حاج آقا رضا را دیده بودم، به ایشان گفتم. ایشان سریع گفتند -ببینید بعد از یک عمر کار بود- کجا مخالفت مشهور مشکل است؟! یعنی بعد از اینکه مطمئن شدیم و بعد از وضوح نمی‌توانیم بگوییم «مخالفة المشهور مشكل». لذا سید هم در اینجا می‌گویند «اما الشهرة هين». یعنی من رفتم و تفحص کردم و مخالف زیاد دارد. نمی‌توانیم بگوییم این شهرت خیلی کارساز است. البته مقصود از این شهرت کدام شهرت است؟

سه شهرت داشتیم. شهرت روائی، شهرت عملی، شهرت فتوایی. مانحن فیه کدام یک از اینها است؟ شهرت عملی است. قوام شهرت فتوایی به این است که مستند را ندانیم. فقها فتوا داده‌اند و یک فتوایی مشهور است ولی استناد معلوم نیست. به این شهرت فتوایی می‌گوییم. آیا حجت هست یا نیست؟ مرحوم شیخ در رسائل بحث داشتند. یکی هم شهرت روائی است؛ روایات مشهور است. همینطور آمده ولی عمل نکرده‌اند. شهرت عملی هم داریم؛ عمل در اینجا به‌معنای فتوا است. شهرت عملی یعنی شهرت فتوا دادن طبق یک روایت. در شهرت عملی همان بحث معروف مطرح است که آیا

عمل اصحاب جابر است یا نه؟ و اعراض اصحاب کاسر هست یا نه؟

سید میخواهند بگویند امر شهرت در مانحن فیه ساده است. چون مخالف خیلی دارد. علاوه که این شهرت برای بعد از شیخ است؛ و فیه بحث معروف، درحالیکه ما که شهرت عملی میگوییم یعنی بین متقدمین. نه بین متاخرین که [کاراشان] اجتهاد بوده و مستنداتشان معلوم است.

شاگرد: منظور از مخالفین چه کسانی است؟ شهرت مخالف ایشان است. درحالیکه تنها سید مرتضی همراه ایشان بود که ایشان هم مخالف شد.

استاد: غیر از روایاتی که در کافی و فقیه هست، از حیث قول کسی را ندارم. فقط روایت است.

شاگرد: میفرمایند «کثیر من اجلاء المتقدمین». منظور از کثیر چه کسانی است؟

استاد: کلینی، صدوق در فقیه. قبلاً اینها را گفته اند. فرمودند: «و قال السيّد الأجلّ المرتضى رضي الله عنه في المسائل الناصريّة... و هذا وهو الظاهر من الصدوق (طاب ثراه)، حيث أورد في كتاب من لا يحضره الفقيه ... و يعتقد فيه أنّه حجّة فيما بينه و بين ربّه عزّ و جلّ». سومی را هم فرمودند « و قد أورد ثقة الإسلام الكليني في الكافي رواية حمّاد الآتية من دون معارض، و ظاهره العمل بها، كما يرشد إليه قاعدته فيما يورده في كتابه من العمل بما لا معارض له من الأخبار، و التخيير فيما عدا ذلك بعد العجز عن المرجّحات المنصوصة»؛ یعنی میخواهند به کلینی نسبت بدهند که اگر هم قائل به معارضه باشند، تخییر را جاری میکنند. بعد سراغ متاخرین میآیند؛ «و إليه مال المحقّق الشيخ حسن في المنتقى».

شاگرد: منظور از کثیر، همین سه نفر هستند؟

استاد: بله، اگر یادتان باشد صاحب جواهر هم همین ها را آوردند. بعد صاحب جواهر جواب سید را دادند. فرمودند صدوق از چیزی که گفته رجوع کرد. کلینی را هم جواب دادند که دلالت بر عمل او ندارد. فرمودند فقط سید میمانند. «فانحصر الخلاف في من عرفت». ظاهراً جز سید کسی نمانده است.

علی ای حال اینها مخالفت کردهاند.

«فالأمر فيها هيّن بعد مخالفة كثير من أجلّاء المتقدّمين و موافقة أكثر المتأخّرين لهم»؛ که از صاحب معالم شروع شد. بعد صاحب ذخیره و دیگران بودند. در صفحه اول تعبیرشان این بود: «و اختار هذا القول جملة من الأفاضل المتأخّرين: منهم المحقّق الخراساني في الذخيرة و الكفاية، و المحدّث الكاشاني في الوافي و المفاتيح». سید اینها را فرمودند. بنابراین در این شهرت امر هیّن است. «و تردّد آخرين في المسألة كما مرّ».

---

[1] همان

[2] مصباح الفقيه، ج۸، ص: ۳۵

تردید محقق در المعتبر و عدم اعتناء به شهرت

(42:06)

ببینید انصاف این است که اینکه محقق در معتبر تردید کرده‌اند، آن هم بعد از یک بحث بلند بالایی که همه را در کرده‌اند...؛ گفتم یکی از جاهای قوت محقق اول همین جایی است که امروز خواندم. شما نگاه کنید؛ ایشان جواب محکمی به شیخ الطائفه می‌دهند. اصلاً حرف شیخ را طوری می‌کنند! این جای معتبر به این قوت هست اما آخر کار در رویت قبل از زوال تردید کرده‌اند. تردیدی که خودشان در معتبر مشهور اصحاب را می‌آورند و به آن عنایت می‌کنند. در مقدمه معتبر ده قاعده‌ی که شهرت توسط آنها محقق می‌شود را نام می‌برند. ایشان به اینها عنایت دارند. اینجا که می‌رسند تنها یک مخالف را می‌گویند. ولی در نهایت تردید می‌کنند. این تردید یعنی آن نحو شهرتی که نزد علامه[d1] ، برای ایشان حجیت بیاورد تا فتوا بدهند حاصل نشده است.

[d1]?? ??? ??? ???? ???? ??? ?????? ???????? ????? ???? ????

معیار حجیت شهرت و جابریت و کاسریت آن

نکته‌اش هم این است. سید نفرموده اند ولی من عرض می‌کنم. در مانحن فیه دو نکته مهم در کنار هم هست. اگر یادتان باشد در اینکه عمل اصحاب و اعراض آنها، جابر یا کاسر هست یا نیست، من اینطور عرض کرده بودم: ما تردیدی نداریم که از اعراض اصحاب و عمل اصحاب کار می‌آید. اما با این قید که در یک مسأله محل ابتلاء باشد و کاشف از بدنه متشرعه باشد. نه کاشف از یک استدلال فقهی. هر کجا شهرت محقق شده و ما قرائنی داریم که از کلاس فقه آمده، در استدلال و استظهار، مشهور محقق شده. این شهرت عملی نمی‌تواند جابر و کاسر باشد. فراوان اشتباه علمی می‌شود. حاج آقا اینطور بودند؛ تا می‌دیدند شهرت یا اجماع مدرکی شد، مفصل بحث می‌کردند. سر اینکه خب ما هم باید به مدارک آنها برسیم. اما اگر یک جایی این عمل آنها کاشف شد؛ کجا کاشف است؟ قبلاً مفصل بحث کردیم. یکی از چیزهای مهم که فاکتور مهمی در بحث است، این است: کاسریت و جابریت در جایی خیلی فعال است که مسأله در بدنه محقق شود. در بدنه چه زمانی محقق می‌شود؟ جایی که محل ابتلا باشد. آیا در مانحن فیه رویت قبل از زوال به آن اندازه محل ابتلاء هست که وقتی می‌گوییم آنها به روایات عمل کرده‌اند، اعراض آنها از رویت قبل از زوال کاشف باشد از اینکه متشرعه به رویت قبل از زوال اعتنائی نداشتند؟! این جور کشفی معلوم نیست. یعنی اینجا تأیید سید می‌شود. لذا فضای شهرت، فقط فضای استدلال می‌شود. می‌دیدند که این با آن جمع نمی‌شود. بعداً روایات را به نحو کلاس فقه ترجیح دادند. لذا فرمودند « **علی أنّ المعتمد من الشهرة في مقام الترجيح هي الشهرة بين متقدّمي الأصحاب، كرواة الأخبار و التابعين لهم. و أمّا الشهرة الحاصلة بعد زمان الشيخ رحمه اللّه ففيها كلام مشهور، و إن كان الحقّ عدم خلوّها عن نوع تأييد**»؛ باید نوع تأیید را مشخص کنیم. ضابطه اش این است: همه جا نوع تأیید نیست. جایی که می‌دانیم اعراض کلاسیک است و می‌دانیم فقها طبق یک استدلال فرموده‌اند، این را باید بررسی کنیم. اما نوع تأیید جایی است که کاشفیت داشته باشد از بیرون خود کلاس فقه. جایی که کاشفیت دارد نوع تأیید هست.

والحمد لله رب العالمین